

جمهرة انساب العرب، بیروت، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳م؛ ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، عيون الاخبار، بیروت، ۱۳۴۳/ق ۱۹۲۵م؛ اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، ۱۴۰۵/ق ۱۹۸۵م؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الانصار، ج ۵، به کوشش گویتن، اورنلیم، ۱۳۵۵/ق ۱۹۳۶م، ج (۱)۴، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۴۰۰/ق ۱۹۷۹م؛ خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۳۸۸/ق ۱۹۶۸م؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، به کوشش لوی پروانسال، قاهره، ۱۳۷۲/ق ۱۹۵۳م؛ سدوسی، موزج بن عمرو، حذف من نسب قریش، به کوشش صلاح الدین منجد، بیروت، ۱۳۹۶/ق ۱۹۷۶م؛ شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، به کوشش عبدالعزیز محمد وکیل، قاهره، ۱۳۸۷/ق ۱۹۶۸م؛ طبری، تاریخ.

ابوفراس، حارث بن سعید بن حمدان (۳۲۰ - ۳۵۷ ق ۹۳۲ -

۹۶۸ م)، شاعر شیعی و عموزاده سیف الدوله حمدانی. بررسی منابع: اگرچه مؤلفان کهن به استثنای چند تن، از جمله ثعالبی و تنوخی، به شعر وی توجه چندانی نکرده‌اند، اما پژوهشگران معاصر درباره وی و شعر او تحقیقات مفصلی انجام داده‌اند. بخشی از این تحقیقات بدین شرح است: ۱. ابوفراس الحمدانی، تألیف فؤاد افرام بستانی، ۱۹۲۸ م؛ ۲. ابوفراس الحمدانی، حیات و شعره، تألیف عبدالجلیل حسن عبدالمهدی؛ ۳. ابوفراس الحمدانی، تألیف محسن امین عاملی، دمشق، ۱۹۴۱ م؛ ۴. سیف الدوله وعصر الحمدانیین، تألیف سامی کیلانی، مصر، ۱۹۵۹ م؛ ۵. سیف الدوله الحمدانی او مملکت السیف و الاقلام، بیروت، ۱۹۷۷ م؛ ۶. الحمدان و الزمان بین ابی فراس و البارودی، ۱۹۴۷ م؛ ۷. ابوفراس الحمدانی، تألیف حنا نمر و علی جارم، مصر، ۱۹۴۵ م؛ ۸. ابوفراس الحمدانی، تألیف احمد ابو حاقه، بیروت، ۱۹۶۰ م؛ ۹. شاعریه ابی فراس، تألیف عثمان ماهر کنعانی، بغداد، ۱۹۴۷ م؛ ۱۰. ابوفراس، فارس بنی حمدان، تألیف عمر فروخ، بیروت، ۱۹۸۸ م؛ ۱۱. ابوفراس الحمدانی، شاعر بنی حمدان، تألیف احمد بدوی، قاهره، ۱۹۲۵ م؛ ۱۲. من المتنبی و ابی فراس، تألیف کامل کیلانی، قاهره، ۱۹۲۹ م؛ ۱۳. مختارات من ابی فراس، بیروت، ۱۹۵۳ م (برای آگاهی از تحقیقات انجام یافته توسط خاورشناسان، نک: GAS, II/481-483).

زندگی: پدر ابوفراس در ۳۱۸ ق حکمرانی موصل را به دست آورد و ابوفراس احتمالاً در همین شهر زاده شد (ابن اثیر، ۲۱۷/۸؛ عبدالمهدی، ۸۲، ۲۶)، اما برخی متنبج را زادگاه او دانسته‌اند (نک: امین ۳۰۷/۴). هنوز ۳ سال از عمرش نگذشته بود که پدرش قربانی رقابت‌های سیاسی میان افراد خاندان خود گردید (نک: هـ، آل حمدان) و به دست برادرزاده خویش ناصرالدوله کشته شد (ابن اثیر، ۳۰۹/۸؛ ابن خلکان، ۶۱/۲؛ عبدالمهدی، ۲۶). ابوفراس در دامان مادری که گویا کنیزی رومی بود (نک: ابوفراس، ۳۷، ۱۸۲؛ عبدالمهدی، ۷۴)، بزرگ شد. این زن در تربیت وی از هیچ کوششی دریغ نکرد و چنانکه خواهیم دید، عمر خویش را بر سر تربیت فرزند نهاد (همو، ۸۵-۸۷). ابوفراس به همراه مادر تا ۳۳۳ ق در شهرهای مختلف قلمرو حمدانیان زندگی کرد و گویا پس از تأسیس حکومت سیف الدوله در حلب به آنجا

منتقل شد. ابوفراس در حلب تحت سرپرستی مستقیم سیف الدوله که سپس خواهر او را نیز به زنی گرفت، درآمد (ابن خالویه، ۱۱؛ تنوخی، ۲۲۵/۱؛ صفدی، ۲۶۲/۱۱؛ عبدالمهدی، ۸۸). آشکار است که حمایت سیف الدوله از ابوفراس سبب گردید که او در ناز و نعمت پرورش یابد و خود در برخی از اشعارش به این نکته اشاره کرده است (ص ۱۶).

وی تا پایان عمر همواره از عنایتی که سیف الدوله به او داشت، برخوردار می‌باید (ابوفراس، ۸۹؛ ابن خلکان، ۶۲/۲). بدین سان امیرزاده جوان از آموزش و تربیتی شایسته بهره‌مند شد، فنون جنگی را به خوبی آموخت و از محضر ادیبان و دانشمندی که در دربار سیف الدوله گرد آمده بودند، بهره جست و به زودی در شمار شاعران و ادیبان روزگار خویش درآمد (ثعالبی، یتیمه، ۲۷/۱؛ بستانی، ۲۶۳/۲ - ۲۶۴). یکی از استادانی که ابوفراس در این دوره از وی بهره جست، دوست و یار همیشگی او ابن خالویه (هـ) بود که سپس به روایت و شرح دیوان او پرداخت (ابن خالویه، همانجا؛ شکمه، ۴۳۵). همین امر موجب شد که اندکی بعد، در رقابت‌های ادبی دربار سیف الدوله، در کنار ابن خالویه قرار گیرد و در شمار یکی از مخالفان سرسخت متنبی درآید (بستانی، ۳۱۷/۲، ۳۱۸؛ بلاشر، ۲۳۶ - ۲۴۰). اگر چه برخی کوشیده‌اند که این مخالفت را نادیده بگیرند و آن دو را چون خادم و مخدوم جلوه دهند (نک: ثعالبی، همانجا، که می‌گوید: عدم ستایش متنبی از ابوفراس به دلیل بزرگی و عظمت ابوفراس بوده است)، اما قراین بسیاری وجود دارد حاکی از آنکه این دو هیچ‌گاه با یکدیگر سازگار نبوده‌اند (بستانی، بلاشر، همانجاها؛ شکمه، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۸۶).

شاعر هنوز ۱۷ سال نداشت که به فرمانروایی منبج گمارده شد (ابن عدیم، ۱۱۹/۱ - ۱۲۰). البته در این امر شایستگی خود وی بی‌تأثیر نبود (نک: ثعالبی، همان، ۲۷/۱، ۲۸؛ صفدی، همانجا). اما علاوه بر این شایستگی‌ها و احترام و صمیمیتی که نسبت به سیف الدوله ابراز می‌کرد (ابوفراس، ۹۲ - ۹۳، ۳۰۲؛ ثعالبی، همان، ۱۵/۱۰، ۲۷؛ ابن خلکان، همانجا، ۴۰۳/۳؛ نیز نک: قطعه‌ای از ابوفراس، ۲۱۴، که در آن به اهدای جان خویش به سیف الدوله افتخار می‌کند)، شاید امیر می‌خواسته با حمایت بی‌دریغ از وی، خاطره کشته شدن پدرش به دست ناصرالدوله را از خاطر او بزداید (فروخ، ۴۶). سیف الدوله در سراسر مدت حکومت خویش درگیر جنگ‌های پیاپی با رومیان و سرکوب مخالفان داخلی بود و ابوفراس چون یاری وفادار هرگز او را تنها نمی‌گذاشت (ثعالبی، همان، ۱۱/۱؛ عبدالمهدی، ۹۲ - ۹۴) و در بسیاری از جنگ‌های سیف الدوله شرکت داشت و در برخی از آنها خود به تهبایی سپاه را رهبری می‌کرد (همانجا) و هرگاه در جنگی شرکت نمی‌داشت، آن حال بر وی دشوار می‌آمد (ابوفراس، ۲۶۸ - ۲۶۹؛ عبدالمهدی، ۲۰۶؛ شکمه، ۲۱۷؛ بستانی، ۳۶۴/۲). حرمت وی نزد سیف الدوله چندان بود که می‌توانست برای خطایان به شفاعت بپردازد (ابوفراس، ۱۱۱؛ عبدالمهدی، ۱۳۶).

ابوفراس سالهای ۳۲۶ تا ۳۵۱ ق را در منبج گذرانید و اگر چه در

خوش، ناسازگاری روزگار و ناامیدی دردآوری که بر جان او پنجه افکنده بود، بسراید (همو، ۱۸۱ - ۱۸۳). این اشعار بعدها در ادب عرب به «حبسیات» یا «رومیات» شهرت یافت (نکه: ثعالی، تبیمة، ۴۷/۱ - ۶۶؛ کیالی، ۱۴۵) و ابوفراس پیشوای این مکتب به شمار آمد (بستانی، ۳۷۳/۲ - ۳۷۴). رومیان پس از آنکه از اقدام سیف الدوله برای رهایی وی ناامید شدند، او را چون دیگر اسیران به قسطنطنیه منتقل کردند (عبدالمهدی، ۱۱۰).

اسارت ابوفراس تا ۳۵۵ ق به درازا کشید (ابوعلی مسکویه، ۱۹۲/۲، ۲۲۰؛ شکعه، ۲۱۳) و او همچنان در اشعار خوش از بد روزگار، بی‌وفایی یار و جور اغیار می‌نالید (ابوفراس، ۹۸ - ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۵ - ۱۴۸، ج۲). اما هرگز ضعف و سستی در شخصیت استوار وی راه نیافت. وی اگر چه به اصرار از سیف الدوله می‌خواست تا برای آزادی او اقدام کند (همانجاها)، اما هیچ‌گاه خود را در برابر وی خوار نمی‌ساخت؛ بلکه بر ارزشها و شایستگیهای خویش پای می‌فشرد و به صراحت مدعی بود، که اگر مادر پیری در منبج نمی‌داشت، مرگ در اسارت نیز بر وی دشوار نمی‌نمود (همو، ۳۲۰؛ بستانی، ۳۷۲/۲). با طولانی شدن مدت اسارت، مادر ابوفراس برای جلب حمایت سیف الدوله و درخواست کوشش برای آزادی او به حلب رفت، اما درخواست وی پذیرفته نشد و این امر آزرده‌گی ابوفراس را از سیف الدوله به اوج خود رسانید و در قصیده‌ای به سختی از وی گله کرد (ابوفراس، ۲۳۳ - ۲۳۶؛ ثعالی، همان، ۶۰/۱ - ۶۱). اکنون وی سیف الدوله را مردی بدعهد می‌دانست که برای خدمت دیرین پسر عمش ارزشی قائل نیست؛ همه گونه سخاوتمندی با شاعران روا می‌دارد، اما از پرداخت سربها برای رهایی او خودداری می‌کند (ابوفراس، ۳۸ - ۴۱)، و شاید ابوفراس چندان از پسر عم خویش دل آزرده شده بود که حتی در مرگ او هم مرثیه‌ای نسرود.

مرگ مادر ابوفراس در زمان اسارت او، واپسین ضربه را بر وی فرود آورد و او با همه پایداری، به تلخی گریست. قصیده‌ای که وی در رثای مادرش سروده است، نهایت اندوه و درماندگی وی را آشکار می‌سازد (همو، ۱۴۰ - ۱۴۱؛ قس: ابن خلکان، ۶۱/۲، که به هنگام مرگ ابوفراس مادرش را در قید حیات می‌داند). سرانجام در ۳۵۵ ق، اسیران در ساحل فرات مبادله شدند و ابوفراس آزادی خویش را باز یافت (تنوخی، ۲۲۸/۱، ۲۲۹، ۲۸۱؛ ابوعلی مسکویه، همانجا؛ ابن اثیر، ۵۷۴/۸؛ ابوالفداء، ۱۰۶/۲) و سپس احتمالاً فرمانروایی حمص را به دست آورد (عبدالمهدی، ۱۱۵ - ۱۱۶).

در ۳۵۶ ق، سیف الدوله درگذشت و اندکی بعد ابوفراس نیز کشته شد (ابن اثیر، ۵۸۸/۸؛ ابن عدیم، ۱۵۶/۱ - ۱۵۷). درباره چگونگی کشته شدن وی، گزارشهای گوناگونی در دست است و به رغم تحقیق جامعی که عبدالمهدی درباره ابوفراس فراهم آورده است، آشفتگی گزارشهای منابع، نتیجه‌گیری قطعی را در این باره اندکی دشوار می‌سازد. به گزارش تنوخی (۲۲۶/۱)، پس از مرگ سیف الدوله،

سراسر قلمرو حمدانیان درآمد و شد بود، اما جایگاه دائمی وی منبج بود و هرگز دلبستگیهایش را نسبت به آن از یاد نبرد (ابوفراس، ۱۳۹، ۲۱۴ - ۲۱۵؛ ابن عساکر، ۴۳۹/۳؛ ابوعلی مسکویه، ۱۹۲/۲؛ ابن اثیر، ۵۴۵/۸؛ ابوالفداء، ۱۰۴/۲). در این دوره از زندگی، وی عشق و شعر و شکار و جنگ را با یکدیگر درآمیخت و اگر چه گرد پیری بسیار زود بر چهره‌اش نشست (ابوفراس، ۱۵۱، ۱۵۸؛ شکعه، ۲۴۸ - ۲۴۹)، اما عشق و شور جوانی را بر خویشتن عار نمی‌دانست (ابوفراس، ۱۵۶ - ۱۵۷). چون امیران به شکار می‌رفت و چون شاعران به وصف صحنه شکار خویش می‌پرداخت (همو، ۳۲۵ - ۳۳۲؛ شکعه، ۴۶۶ - ۴۷۳). شب را در کنار زیارویان به صبح می‌رسانید (ابوفراس، ۵۶، ۷۰ - ۷۱، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۵۰، ۲۲۵، ۳۱۲) و روز در لباس رزم به دفع دشمنان می‌پرداخت (همو، ۷۹، ۲۷۰ - ۲۷۱).

ابوفراس در یکی از همین شکارها در حوالی منبج (۳۵۱ ق) به محاصره رومیان درآمد، اما به رغم اینکه خود و یارانش آماده رزم نبودند، سرشت جوانمردی، او را واداشت تا جنگ با دشمن را برقرار از معرکه ترجیح دهد (ابوفراس، ۱۴۴ - ۱۴۵؛ عبدالمهدی، ۱۰۲) و سرانجام درحالی که زخم برداشته بود، به اسارت رومیان درآمد. اگر چه روایت کرده‌اند که وی یک بار نیز در ۳۴۸ ق اسیر شده، اما این گزارش نادرست است (نکه: همو، ۹۶ - ۱۰۳). وی در یکی از اشعارش از این جنگ و زخم برداشتن و اسارت خویش با افتخار یاد می‌کند و از اینکه توصیه یارانش را مبنی بر فرار از معرکه نپذیرفته است، بر خویش می‌بالد (ابوفراس، همانجا). پس از اسارت، رومیان وی را به خزانه بردند و از آنجا که می‌پنداشتند که به زودی سیف الدوله آزادی وی را تقاضا خواهد کرد، با او چون دیگر اسیران رفتار نکردند و از گرفتن سلاح و جامه وی خودداری کردند (همو، ۱۴۵؛ عبدالمهدی، ۱۰۹ - ۱۱۰)، اما سیف الدوله برای آزادی او اقدامی نکرد. ابوفراس پیشنهاد می‌کرد که سیف الدوله وی را با جمعی از بزرگان روم از جمله خواهرزاده امپراتور مبادله کند (تنوخی، ۲۲۸/۱) و در قصیده‌ای ضمن شکوه از دوری سیف الدوله اشاره کرد که خوش‌تر دارد چون مردان قوم خویش در میدان پیکار و بر روی اسب بمیرد، از مرگ در بستر و در اسارت رومیان ننگ دارد و طلب یاری از عموزاده نه از بیم مرگ، که از بیم مردن در غربت و میان ترسایان است. در این قصیده به اصرار از سیف الدوله می‌خواهد که پیش از آنکه فرصت از دست برود، برای آزادی او بکوشد و گرنه دیگران وی را نکوهش خواهند کرد (ابوفراس، ۹۵ - ۹۸)، اما سیف الدوله از این امر سر باز زد و مدعی شد که آزادی همه اسیران مسلمان را خواهان است (همو، ۳۸ - ۴۱؛ تنوخی، همانجا). این بی‌توجهی سیف الدوله نسبت به سرنوشت ابوفراس او را به سختی آزرده و در قصیده‌ای ضمن گله از سیف الدوله خود را با خواهرزاده امپراتور مقایسه کرد و به ستایش خویش پرداخت (ابوفراس، همانجا)، اما فرمانروای حلب به این سخنان وقعی ننهاد و این امر موجب شد که شاعر اشعار بسیاری در وصف روزگار اسارت

سپاهیان وی پراکنده شدند و شیراز کارها از هم گسست و شاید ابوفراس خود را برای جانشینی سیف الدوله شایسته‌تر از ابوالمعالی، خواهرزاده خویش و فرزند سیف الدوله، می‌دانست. احتمالاً همین امر موجب بروز بدگمانی میان آن دو گردید (ابن اثیر، ابن عدیم، همانجا). همچنین می‌توان پنداشت که ابوفراس از اینکه حکومت، به علت خردسالی ابوالمعالی، به دست قرغویه یکی از غلامان سیف الدوله افتاده بود، خشنود نبود. اگر چه ابوفراس و ابوالمعالی کوشیدند تا این بدگمانی را از میان بردارند (نکه: تنوخی، همانجا)، اما بدطینتی همان غلام که خود نیز چشم طمع به حکومت دوخته بود (شکه، ۱۲۳)، موجب درگرفتن جنگ میان آنان شد (ابن عدیم، همانجا) و سرانجام ابوفراس به دست قرغویه هلاک گردید (ابن اثیر، ابن عدیم، همانجا؛ ابن خلکان، ۴۰۳/۳). بر پایه برخی گزارشها، وی در جنگ مجروح شد و پس از چندی درگذشت (ابن شاکر، ۱۷۸، ۱۸۸ - ۱۸۹؛ صفدی، ۲۶۳/۱۱؛ نیز نکه: کیالی، ۱۵۵). احتمال می‌رود که این گزارش درست باشد، چه شاعر در قطعه‌ای که خطاب به دختر خود سروده و به روایتی آخرین شعر او بوده است، از وی خواسته است که برای او عزاداری کند (ابوفراس، ۲۹؛ ثعالی، تیمه، ۷۱/۱؛ صفدی، همانجا).

شخصیت: از خصلتهای بارز ابوفراس شجاعت، بخشنده‌گی و جوانمردی اوست، چنانکه به گفته برخی (تنوخی، ۲۲۵/۱؛ ذهبی، ۱۹۷/۱۶)، در روزگار خود مانند نداشته است. بدین سبب شاید بتوان تصویری را که او در اشعار خود از خویشن ساخته، صرف نظر از خودستاییهای معمول، نموداری واقعی از شخصیت او شمرد؛ وی جنگجویی است که مرگ با عزت را از زندگی همراه با خواری بهتر می‌داند (ص ۲۱۳، ۲۹۳)؛ در دوستی چندان صادق است که نیکی یا بدی یارانش برای وی یکسان است و در هیچ حال آنان را فرو نمی‌گذارد (ص ۲۱۰، ۲۳۸؛ نیز نکه: عبدالمهدی، ۲۶۸؛ فروخ، ۶۵) و آنگاه که در جنگ بر دشمن پیروز می‌شود، جوانمردانه آنچه را به غنیمت گرفته، به زنان و کودکان آنان می‌بخشد (ص ۱۴۴؛ نیز نکه: شکه، ۲۶۲)؛ خود را مصداق مثل معروف عرب می‌داند که یا امیر است، یا اسیر (ص ۱۱۶) و هنگامی که مرگ او فرا می‌رسد، در مرثیه‌ای که برای خود می‌سراید، از دختر خویش می‌خواهد تا از ورای رو بنده خود بر وی بگرید، مبادا که دیگران گریه او را ببینند (ص ۲۹؛ نیز نکه: ثعالی، همانجا)؛ اگر چه خود را فرزند خاندانی می‌داند که جایگاه بلند آن در ستاره نریاست و سفره گسترده آنان در روی زمین مردم را اطعام می‌کند (ص ۲۸۴)، اما بزرگی در شخصیت را بسیار برتر از توانگری در مال و ثروت می‌داند (ص ۲۴۸)، چه خاندان وی جز برای بخشنده‌گی و بلند همتی آفریده نشده‌اند (ص ۱۰۳) و از این رو بخشنده‌گی در نظر وی آن است که بدون درخواست انجام گیرد (ص ۱۰۴)؛ شر و بدی را می‌شناسد، اما نه برای بدی کردن به دیگران، که برای حفظ خویش از بدیهای دیگران (ص ۳۲۲)؛ در عشق ورزیدن چندان صادق است که نیاز به گواه ندارد (ص ۱۰۲)، اما جنون عشق

را با عقل مهار می‌سازد (ص ۲۰۲) و فقط هنگامی بر درد جدایی از معشوق می‌گرید که تاریکی شب فرا رسیده باشد (ص ۱۴۲)، چه او کسی نیست که عشق خویش را آشکار سازد (همانجا)، زیرا چون امیران عشق می‌ورزد و خواری و مذلت در عشق را نمی‌پذیرد (ص ۲۹۲ - ۲۹۳؛ نکه: شکه، ۲۵۸؛ بستانی، ۳۷۰/۲)؛ جنگجویی است که در لباس رزم با معشوق دیدار می‌کند (ص ۱۱۸)، زیرا جنگ از نوجوانی، طعام و شراب وی بوده است (ص ۵۳)، اما اگر زنی به عشق وی گرفتار آید از آن رهایی نمی‌یابد (ص ۶۹).

شعر: ابوفراس در شعر سخت متأثر از عناصر شعر جاهلی است. چنانکه در برخی قصاید می‌توان گفت که وی شاعر جاهلی تمام عیاری است (عبدالمهدی، ۳۳۹ - ۳۴۷) که در سده ۴ ق زندگی می‌کرده است. مضمونهای شعر وی مدح، رثا، فخر و حماسه، نسیب و تشبیب و اندکی وصف است. وی در شخصیت و نیز در شعر خود به شدت سنت‌گرا بود. نیازی به سرودن مدیحه برای گذران زندگی خویش نداشت و شاید شاعری را برای خود عار می‌دانست (نکه: ص ۱۳۲)، چه می‌پنداشت که هنر اصلی وی شمشیر زدن است، نه شاعری (ص ۱۸) و شاید به همین سبب است که مانع انتشار شعر خود می‌شد (نکه: ابن خالویه، ۱۱). با اینهمه به شیوه سنتی به ستایش سیف الدوله و برخی دیگر از افراد خاندان خویش می‌پرداخت (ص ۲۳)، اگرچه، بجز چند تن، هیچ کس را برتر از خویش نمی‌شمرد تا به ستایش وی بپردازد.

اغلب قصیده‌های او با مقدمه تغزلی معمول (= نسیب) آغاز می‌شود و همین مقدمه‌های تقلیدی بخش مهمی از غزلیات دیوان او را تشکیل می‌دهد. چند قصیده وی نیز غزل ناب است. همه این اشعار تقلید محض از شعر جاهلی است. شاعر در آنها بر اطلال و دمن می‌گرید (نکه: عبدالمهدی، ۳۰۸ - ۳۰۹، ۳۶۲؛ قس: بستانی، ۳۶۹/۲)، به دنبال کاروان معشوق اشک می‌ریزد و از پیری خویش شکوه می‌کند (ص ۲۹ - ۳۰، ۷۳، ۷۴؛ نکه: عبدالمهدی، ۲۱۵ - ۲۱۷). این تأثیر از سنت کهن در وی چندان نیرومند است که حتی نام معشوقه‌های خیالی شاعران کهن را در شعر خویش می‌آورد (ص ۲۳۶؛ نکه: عبدالمهدی، ۲۱۹). تنها نوآوری ابوفراس در این اشعار در مقدار ابیات هر مضمون است، به گونه‌ای که در برخی از قصیده‌ها که با مضمون فخر سروده شده است، مقدمه تغزلی بیش از غرض اصلی شعر است (همو، ۲۱۶، ۲۱۷). افزون بر این، تناسب و انسجامی که ابوفراس میان مقدمه و مضمون اصلی شعر ایجاد کرده، سخت قابل تحسین است (همو، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴). حدود ۱۰۰ قطعه در دیوان وی دیده می‌شود که غزل محض است (همو، ۲۱۵). در این اشعار، ابوفراس از تقلید صرف دست شسته است و بنابراین، آنها را می‌توان بازتاب تجربه‌های واقعی شاعر در عشق پنداشت که در لحظه‌هایی خاص سروده شده است (همو، ۲۳۵) و در آنها شخصیت شهبازگونه شاعر رنگ باخته و عواطف طبیعی وی آشکار شده است، چنانکه گویی او عاشق

کهنه کاری است که با زیر و بم عشق آشناست و با همه عزت نفس خویش شهادت در راه عشق را می ستاید (ص، ۱۰۴؛ نک: شکعه، ۳۱۵). در اینگونه اشعار است که تأثیر نیرومند عمر بن ابی ربيعة در وی به خوبی آشکار می گردد. شاعر گاه به مجون می گراید (ص ۹۳ - ۹۴، ۱۵۶ - ۱۵۷) و همچون بسیاری از امیرزادگان به عیاشی و خوشگذرانی می پردازد (نک: عبدالمهدی، ۹۴) و حتی در بسیاری از اشعارش، تغزل به مذكر نیز دیده می شود (ص ۱۳۷ - ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۹۵ - ۱۹۶). با این حال، غزل او از قلمرو عفت و پاکی در نمی گذرد، چه در نظر وی ارجمندترین عشقها عقیف ترین آنهاست (عبدالمهدی، ۲۲۲). به نظر می رسد که وی در سرودن اینگونه اشعار تنها نوعی همگامی با شاعران هم روزگار خود داشته است، چنانکه به کار رفتن برخی واژه های فارسی از جمله مرزبان، دیباج، بهار و دستبان در شعر او (ص ۱۳۰، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۲۹) نیز احتمالا به همین سبب بوده است (نک: هـ، ابن حجاج).

اما آنچه منتقدان کهن و نیز محققان معاصر را بر آن داشته است تا به شعر وی عنایتی آمیخته به تحسین نشان دهند، نخست شخصیت ویژه اوست که از آن سخن گفته شد، دو دیگر سروده هایی از وی که به «اسریات» یا «حبسیات» یا «رومیات» شهرت یافته است. در اینگونه اشعار، عاطفه شاعر رقت و عمق بیشتری یافته است، چندانکه به گفته برخی از معاصران، گرانجانان سنگین دل را نیز متأثر می سازد (شکعه، ۳۰۷، ۳۷۶). شاید با توجه به همین سروده های اوست که منتقدان کهن، وی را شاعری نوآور دانسته اند (تتوخی، ۲۳۰/۱؛ ذهبی، ۱۹۶/۱۶ - ۱۹۷) و برخی از معاصران وی را برتر از متنبی شمرده اند (نک: بلاشر، ۴۵۸، ۴۵۹). احساس صادقانه شاعر در این اشعار مجال بروز یافته است و وی از شعر، مرهمی بر زخمها و گنجینه ای برای نگهداشت مفاخر خویش ساخته است (بستانی، ۳۶۸/۲) و در آنها فخر و حماسه و عشق را با یکدیگر در آمیخته و تصویری حقیقی و گویا از رنجهای خویش در روزگار اسارت ارائه داده است (ص ۲۴۶ - ۲۴۷؛ نک: شکعه، ۲۷۶؛ حاوی، ۲۸۸/۳). بخش دیگر اشعار وی که این ویژگی در آنها به چشم می خورد، اخوانیات اوست (شکعه، ۴۰۳ - ۴۱۴). در این سروده ها نیز تشخص او به خوبی آشکار می گردد.

با این حال شعر ابوفراس آینه زندگی اجتماعی روزگار او نیست؛ زوایای تاریک آشفته گیها و دگرگونیهای سیاسی دوره او را چنانکه شایسته است، آشکار نمی سازد و حتی تصویری درست از جنگهایی که شاعر خود در آنها شرکت داشته است، به دست نمی دهد (بستانی، ۳۷۱/۲؛ متز، ۴۴۳/۱ - ۴۴۴). ابوفراس اشراف زاده ای است که شعر را برای شعر می خواهد (عبدالمهدی، ۱۸۸) و اشعار شاهانه ای می سراید (نعالی، بیتمه، ۲۴/۱) که تنها می تواند بخشی اندک از زندگی اشرافی خود وی را روشن سازد، چنانکه وقتی می خواهد برکه ای را که گلهای گوناگون آن را فرا گرفته است، وصف کند، آن را به فرش ابریشمین سفید با حواشی و ریشه های سبز تشبیه می کند و

ابوفراس مسلمانی شیعی و راست کیش است، چندانکه وی را در شمار شاعران اهل بیت و از مجاهران (بی پروایان در ابراز عقیده) بر شمرده اند (ابن شهر آشوب، ۱۴۹). اگرچه اشعار وی در این زمینه بسیار اندک است، اما تأثیر آن در جهان تشیع اندک نبوده است (نک: امینی، ۴۰۳/۳؛ نصرالله، ۳۹ - ۴۸). مشهورترین این اشعار قصیده ای است که آن را در پاسخ به امیرزاده ای دیگر از عباسیان، یعنی ابن معتر و قصیده ابن سکره هاشمی، سروده و به شافیه مشهور است (ابوفراس، ۲۵۷ - ۲۶۲). وی در این قصیده به تندی بر امویان و عباسیان می تازد و برتریهای ادعایی عباسیان را دروغین می شمارد؛ زشتکاریهای آنان را یکایک نام می برد؛ بر بزرگواری امام موسی کاظم (ع) و امام رضا (ع) تأکید می ورزد و هارون الرشید و مأمون را در خور قیاس با آنان نمی شمرد؛ همچنانکه میان نوح پیامبر و فرزندش قرابتی نمی یابد، خاندان بنی عباس را که دستشان به خون فرزندان علی بن ابی طالب (ع) آلوده است، از پیامبر (ص) نمی داند و سلمان فارسی را به خاندان پیامبر نزدیک تر می شمرد. این قصیده در حدود ۶۰ بیت است و با اعتراض به غصب خلافت و پایمال کردن حق فرزندان علی ابن ابی طالب (ع) و از دست رفتن دین به دست غاصبان آغاز می گردد و در آن به فرمان پیامبر (ص) در روز غدیر و نیز نادیده گرفته شدن آن در شورای سقیفه اشاره می کند (همانجا). قصیده یاد شده همواره مورد توجه شیعیان بوده است، چندانکه گروهی آن را شرح و تخریس کرده اند. استاد و دوست شاعر ابن خالویه نخستین شارح آن است. از جمله دیگر کسانی که به این قصیده پرداخته اند، می توان از ابن امیر الحاج و محمد بن عبدالملک، شارحان قصیده و ابراهیم یحیی عاملی که آن را تخریس کرده، نام برد (امینی، ۴۰۲/۳؛ نصرالله، ۴۰). اگرچه برخی ابوفراس را اسماعیلی دانسته اند، اما از آنجا که وی در این قصیده از امام موسی کاظم (ع) و امام رضا (ع) و نیز در دو

قطعه دیگر از پیشوایان دوازده گانه شیعیان نام برده است (ص، ۳۰۳، ۳۱۹؛ نک: عبدالمهدی، ۱۴۷ - ۱۴۸)، تردید نمی توان داشت که وی شیعه دوازده امامی بوده است. افزون بر این اشعار، وی قصیده ای نیز در رثای امام حسین (ع) سروده است (ص ۳۱۲ - ۳۱۴). در این قصیده نیز وی به سختی به قاتلان آن امام (ع) می تازد و برتریها و فضیلت های امام علی (ع) را برمی شمارد و کسانی را که وصیت پیامبر (ص) را درباره خاندانش نادیده گرفته اند، نکوهش می کند. از این رو چنانکه گفته اند، به راستی می توان ابوفرّاس را شاعر اهل بیت (ع) نامید. دیوان وی نخستین بار در ۱۸۷۳م و سپس در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰م به چاپ رسید. در ۱۹۴۴م، سامی دهان آن را در ۳ جلد، همراه تحقیقات مفصل خویش به چاپ رسانید و در ۱۹۶۱م چاپ دیگری از آن در بیروت صورت گرفت و سرانجام در ۱۹۸۷م محمد تونجی بار دیگر آن را در دمشق منتشر ساخت.

مأخذ: ابن اثیر، الکامل؛ ابن بنام شترتزی، علی، الذخیرة، به کوشش احسان عباس، تونس، ۱۳۹۵ ق/ ۱۹۷۵م؛ ابن خالویه، حسین، مقدمه بر دیوان ابوفرّاس (همه)؛ ابن خلکان، وفیات؛ ابن شاکر کنی، محمد، عیون التواریخ، حوادث سال ۳۵۷ ق، نسخه خطی کتابخانه احمد ثالث استانبول، شم ۲۹۲۲؛ ابن شهر آشوب، محمد، معالم العلماء، به کوشش محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۱م؛ ابن عدیم، عمر، زبدة العلب من تاریخ العلب، به کوشش سامی دهان، دمشق، ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۱م؛ ابن عساکر، علی، التاریخ الکبیر، به کوشش عبدالقادر افندی بدران، دمشق، ۱۳۳۱ ق؛ ابوالعلی مسکویه، احمد، تجارب الامم، به کوشش آندرن، قاهره، ۱۳۳۴ ق/ ۱۹۱۶م؛ ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، بیروت، دارالمعرفة؛ ابوفرّاس، حارث، دیوان (به روایت ابن خالویه)، به کوشش محمد تونجی، دمشق، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۷م؛ امین، محسن، اعیان الشیعة، به کوشش حسن امین، بیروت، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳م؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت، ۱۳۸۷ ق/ ۱۹۶۷م؛ بستانی، بطرس، ادباء العرب، بیروت، ۱۹۷۹م؛ بطیوسی، عبدالله، «شرح سقط الزند»، ضمن شروح سقط الزند، به کوشش طه حسین و دیگران، قاهره، ۱۳۶۴ ق/ ۱۹۴۵م؛ بلانر، رژیس، ابوالطیب المتنبی، ترجمة ابراهیم کیلانی، بیروت، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵م؛ توخ، محسن، الفرج بعد الشدة، به کوشش عبودشالچی، بیروت، ۱۳۹۱ ق/ ۱۹۷۱م؛ تعالی، عبدالملک، التمثیل والمعاذرة، به کوشش عبدالفتاح محمد حلر، قاهره، ۱۳۸۱ ق/ ۱۹۶۱م؛ هوی، یثیمه الدهر، به کوشش محمد اسماعیل صاوی، قاهره، ۱۳۵۲ ق/ ۱۹۳۲م؛ حار، ایلیا، فی النقد والادب، بیروت، ۱۹۸۶م؛ ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعبان ارنؤوط و اکرم بوشی، بیروت، ۱۴۰۴ ق/ ۱۹۸۴م؛ شکمه، مصطفی، فنون الشعر فی مجتمع الحمدانیین، بیروت، ۱۹۸۱م؛ صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، به کوشش شکری فیصل، بیروت، ۱۴۰۱ ق/ ۱۹۸۱م؛ عبدالمهدی، عبدالجلیل حسن، ابوفرّاس الحمدانی، عمان، ۱۴۰۱ ق/ ۱۹۸۱م؛ عمادالدین کاتب، محمد، خريدة القصر، به کوشش شکری فیصل، دمشق، ۱۳۷۵ ق/ ۱۹۵۵م؛ فروخ، عمر، ابوفرّاس، فارس بنی حمدان و شاعرهم، بیروت، ۱۳۷۳ ق/ ۱۹۵۴م؛ کیالی، سامی، سیف الدولة وعصر الحمدانیین، قاهره، ۱۹۵۹م؛ منز، آدام، الحضارة الاسلامیة، ترجمة محمد عبدالهادی ابورید، تونس، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۶م؛ نصرالله، ابراهیم، حلب والتشیع، بیروت، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳م؛ نوری، احمد، نهاية الأرب، قاهره، ۱۳۴۲ - ۱۳۶۲ ق؛ نیز: GAS.

سید محمد سیدی
أَبُو الْفَرَجِ ابْنِ طَيْبٍ، عبدالله (د ۴۳۵ ق/ ۱۰۴۴ م)، پزشک و فیلسوف مسیحی نسطوری و مفسر کتب عهدین. از زندگی و تحصیلات او اطلاع مختصری در دست است. در منابع ما فقط از ابن خمار پزشک و فیلسوف برجسته مسیحی به عنوان استاد او یاد شده است (ابن ابی اصیبعه، ۲۴۰/۱)، اما به نظر می رسد که وی بیشتر در

دیرها و مدارس نسطوری عراق به تحصیل علوم، خاصه فلسفه پرداخته باشد. ابوالفرج سالها در بیمارستان عضدی بغداد به تدریس طب و معالجه بیماران اشتغال داشت و شاگردانی تربیت کرد که برخی از آنان چون ابن بطلان و ابن ائردی از دانشمندان برجسته عصر خود شدند. شهرت او بدانجا رسید که از سرزمینهای دیگر برای آموختن دانش نزد او می شتافتند (قفطی، ۲۲۳؛ ابن ابی اصیبعه، ۲۳۹/۱ - ۲۴۰).

ابوالفرج به آیین مسیحیت سخت پای بند بود (نک: همانجا) و در میان روحانیان بزرگ نسطوری منزلتی داشت و کاتب یوحنا بن نازوک، بطریق مدائن، و سپس کاتب الیاس اول، جاثلیق بغداد، بود (ابن متی، ۹۶، ۹۸؛ سارتن، ۸۳۵/۱) و چون درگذشت در دیر دوتا نزدیک بغداد به خاک سپرده شد (ابن متی، ۹۸، ۹۹).

ابوالفرج را از دانشمندان برجسته در فلسفه و طب دانسته اند که علوم فرسوده پیشینیان را زنده کرد. به گفته شاگردش، ابن بطلان، وی ۲۰ سال سرگرم شرح و بررسی رسالات مابعد الطبیعة ارسطو بود (قفطی، همانجا). با اینهمه به روایت ابن ابی اصیبعه (۲۳۹/۱)، ابن سینا دانشمند نامدار و معاصر ابوالفرج، او را در طب ستوده، ولی آثار فلسفی او را نکوهش کرده است، اما به گفته بیهقی (ص ۷۸) بوعلی پس از مدتی ستایش از دانش ابوالفرج در طب، سرانجام با اشاره به برخی رسایل وی، او را در این فن کم مایه شمرده است. همو اشاره دارد به اینکه شاید این نظر ابن سینا ناشی از رقابت میان همگان باشد (همانجا).

آثار: بیشتر تألیفات ابوالفرج که شامل شرح کتب فلسفی و منطقی و طبی ارسطو و جالینوس و بقراط است، به سبب آشنایی او با زبانهای رومی و یونانی (همانجا) و قهراً سریانی و عربی باید از اهمیت خاصی برخوردار باشد. گفته اند که در شرح مطالب به تفصیل می گزاید تا مشکلات آن را به متعلمان نیک بفهماند و شاید خرده ای که بر این روش می گرفتند (قفطی، همانجا)، سبب شد که ابوالفرج بسیاری از این آثار و شروح آن را تلخیص کند. برخی از رسالات وی به چند نام شهرت یافته و در مآخذ متأخرتر به مثابه آثار مستقل از آنها یاد شده است.

بیش از ۱۰۰ کتاب و رساله به وی نسبت داده اند که مهم ترین آنها از این قرار است: تفسیر الاخلاط بقراط که نسخه ای از آن در بیروت موجود است (GAS, III/35,36)؛ تفسیر انالوطیقای اول ارسطو. نسخه ای از آن در کتابخانه ایندیا آفیس موجود است (اشترن، 425)؛ تفسیر اناجیل اربعه، که نسخ متعددی از آن در دست است (گراف، 51، 213، 220) و یوسف متقیوس قبطی آن را در ۲ جلد در مصر (۱۹۰۸ و ۱۹۱۰ م) منتشر کرده است (بستانی، ۳۳/۵؛ گراف، 51)؛ تفسیر ابیدیمیا اثر بقراط. نسخه ای از آن در حلب موجود است (GAS, III/35)؛ تفسیر ایساغوجی، که به غلط به فارابی نسبت داده شده بود و